

افغانستان (۱)

جيوپولتيک محصور دريستر بازی های بزرگ

"دموکراسی نو بنیاد در کشورهای که سابقاً فاقد آن بودند با این خطر روبروست که این امر تنها مربوط به کسانی میشود که از موقعیت بهتری برخوردار است در این کشورها ثروتمندان به کسانی در میان خود رای میدهند. سیاست نه تنها مقاومتی در برابر صاحبان قدرت اقتصادی انجام میدهد بلکه به عنوان همدست آن ها عمل می کند. در جامعه فاسد، بر قراری حکومت قانون به نفع همه خواهد بود. آیا ما دام که قانون حاکم نیست اعتماد وجود ندارد و در شرایطی موجود تنها سود مطمئن آن چیزی است که در دسترس قرار دارد. آنان که زورشان میرسد هر چه که به چنگشان بیاید تصاحب می کنند و آنانکه فاقد قدرت اند، تاجاییکه بتوانند از شرایط سوء استفاده می کنند."

افغانستان - رقابت روس و انگلیس پیامدها دريستر بازی های بزرگ

با آنکه دولت های افغانستان آرزومند باز پسی سرزمین های از دست رفته امپراتوری ابدالی بودند ولی در دوره دوم امارت امیر دوست محمد خان سیاست افغانستان بیشتر حفظ حاکمیت موجود بود و بعد از آن بازی گران سیاست های کلان و امپراتوری های استعماری بودند که به بهانه تهدیدهای طرفین و یا توسعه طلبی سرنوشت حالات نظامی - سیاسی را رقم زدند و حاکمیت های محلی و منطقه ای را تهدید میکردند از پی گیری همین زور گویی های استعماری ما شاهد بازی روسیه و بریتانیا در اساسی میانه از استانبول تا انتهای هند بریتانوی و در این میان افغانستان و ایران بودیم. در آن زمان انگلیس در راستای سیاست حزب توری محافظه کار با پیروی از سیاست حتی از هم پاشیدن افغانستان تاکید داشتند. امیر افغان شبر علی خان به امید آب به سراب مزار و دفع الوقت و وعید های روسیه برای کسب کمک ها و ملاقات جنرال فون کافمن ناظم اعلاي ترکمنستان عزم سفر کرد تا کشور را با اخذ کمک از روسیه در برابر تجاوز حراست کند. امیر نمیدانست که رقیبان بزرگ در نتیجه زور آزمایی و تقسیمات بر سرنوشت افغانستان توافق کرده و آینده این کشور به دست بریتانیا تعیین خواهد شد. در نتیجه سطره جویی و طرح تجاوزی لارد لئین و ایسرای هند جنگ دوم افغان انگلیس قوای هند بریتانوی دست به تجاوز زده که به عقد معاهده گندمک توسط یعقوب خان و بعداً عزل وی منجر و تا به آتش کشیدن شهر های افغانستان و مقاومت افغان ها و به قدرت رسیدن عبدالرحمن خان امتداد و تعمیم یافت. انگلیس از تجربه ناکام امپراتوری اش در هندوستان بعد از قیام سال ۱۸۵۷ مردم هندستان بیشتر متوجه امنیت امپراتوری در شرق گردید و همچنین پیشروی های پیوسته روسیه بسوی جنوب ترس انگلیس را بیشتر ساخت. در جریان رقابت هر دو امپراتوری حالاتی متعددی را تجربه کردند و با تحولاتی در روند این زورگویی و سلطه جویی ها مواجه گردیدند. هر دو بازیگر از زاویه رقابت های میان خود و هم مقاومت مناطق اشغالی در ترس و تنگنا بودند. اما محرک حرص و آرز نفع طلبی و بهره کشی از مستعمرات و کسب امتیازات مانع از آن بود که به ابعاد انسانی و اخلاقی مسایل توجه داشته باشد در نتیجه همین بهانه جویی و یا ترس های کاذب و واقعی بود که دولت انگلیس با جابجایی نیروها در افغانستان می خواست امور خارجی را در دست خود نگهدارند.

این همه لجام گسیختگی نتیجه رونق صنعت، تجارت و تسلیحات برای دریافت و دستیابی به منابع ارزان و نیروی بشری رایگان بود، مدرنیسم تازه جان گرفته ارو پای با اخلاق نظام بردگی توسعه مییافت. در تاریخ دو دهه آخر قرن نهم افغانستان، ما شاهد بازی ابرقدرت ها بر سر تسلط بر آسیای میانه و افغانستان بمثابة حلقه وصل و فصل این منازعات بودیم و چنانچه روایت تاریخ است همه امور افغانستان در نتیجه همین مداخلات و با توافق و توسط انگلیس و روسیه تعیین گردید. اگر در نیم رخ قضایا حکام افغانستان در جریان حوادث و قضایا وسیله بودند در قلمرو دیپلومسی پنهان و بدور از دسترسی کشور های محلی این ابر قدرت های استعماری بودند که بر محور قدرت و توازن سرنوشت کشور ها منجمله آسیای میانه و جنوب آسیا را رقم زدند. یکی از دلایل این قدری و لشکر کشی های استعاری حفاظت از قلمرو و مناطق تحت نفوذ بود که زور گویان امپراتوری های مدرن آنرا میراث خود می بنداشتند. آن ها به خود حق می دادند و شاید بنیاد اخلاقی توافقات "ویستفالی" چنان بوده تا زورگویان قلمرو های ملی را چنین تثبیت کنند ولی آنچه آموزه تاریخ است یکی هم این است که این امپراتوری های مدرن به تجربه دریافتند که شگاف های اجتماعی و کلتوری به سادگی قابل کنترل نبوده و الزاماً پای خود گردانی و تقسیمات را بمیان میاورد.

بناءً با حکام وابسته و مطیع که از جوشش و سرکشی ها می‌کاهد می‌توان برحالات مسلط بود و این به معنای تقسیمات سیاسی اداری و افراز حکومت تابع، دست نشانده، محتاج و دستگیر بود. تصمیم این کلتور اداری در امپراتوری های استعماری در آسیای میانه تا هندوستان، باتعبیه و ابستگان امپراتوری و اشتراک خوانین و متنفذین برخاسته از بستر جامعه تا تشکیل دولت های خود مختار در امور داخلی امتداد می‌یافت.

فراموش نباید کرد که پی آمد و دگر گونی های ناشی از رشد نیرو های مولده و چرخ دنده مناسبات اقتصادی سیاسی و روابط در حال تکوین نظام جهانی و تعیین قلمرو ها ، عکس العمل و تحولاتی را هم در پی داشته که بر روند جهانگشایی تاثیرات چند جانبه ای داشته ، نهضت های اجتماعی سیاسی و فرهنگی در کشور های اروپا و در قلمرو داخلی و مراکز امپراتوری ها از درون و نهضت های ضد استعماری در قلمرو امپراتوری آسیا و غیره، اثر باز دارنده ای در بازی های استعماری داشته و بازیگران را مجبور به اتخاذ موضعگیری های دفاعی گردانیده است .

در این جا ما قصد تشریح و توضیح بازی های بزرگ و استعماری علل و زمینه های اقتصادی - فرهنگی و سیاسی استراتژیک انرا نداریم . فقط این بازیهارا در موضوعیت کشور ما که قربانی این بازی ها گردید و اثر گذاری های زیانباری در وضعیت جیو پولتیک و جیو استراتژیک کشور ما بر سرنوشت افغانستان و مردمان آنسوی مرز دیورند بجا گذاشت، بیشتر اعتناء خواهیم کرد .

بر هیچ کس پوشیده نیست که به صحنه و برسریر قدرت آمدن عبدالرحمن خان با وجود همه جاه طلبی ها و لج بازی های خانوادگی وی بیشتر از اراده نیرو های استعماری روس و انگلیس ناشی می‌گردد و چنانکه میدانیم وی هم مانند اسلاف خود اراده مردم افغانستان را حرمت نگذاشت و شاید در بازی های جا افتاده انرا کافی ویا باورهای مکتوم طوریکه خود می‌خواست دمساز نمی‌یافت، با دستور ناظم اعلاى ترکمنستان روس و نمایندگی انگلیس که روابط کتبی منظمی با وی داشت تاج و تخت حاکمیت سیاسی افغانستانرا تصاحب کرد و در طول زمامداری خود گامی فراتر از حدود منافع و جورامد های بریتانیا و امپراتوری روسیه برداشته نتوانست و میدانیم که تمام حدود قلمرو سیاسی و تعیین خطوط مرزی افغانستان با کشور های همسایه با پاه درمیانی و توسط نمایندگی انگلیس صورت گرفت .

نتیجه رقابت های قدرت طلبانه سدوزایی ها، بارکزایی ها و مدعیان تاج و تخت زمینه ساز ویرانی و رقابت های ناشی از تعاملات خانوادگی نواب زادگان و سرداران عشیروی پیش زمینه تجاوزات غیر بر افغانستان گردید . آنچه را که عبدالرحمن بنام معاهده کابل با مارتر دیورند امضاء و آخرین نمای سیاسی افغانستان را تصویر کرد و در تاریخ کشور ما ننگ تاریخ و نماد خیانت شمرده شد چیزی نبود که به یکبارگی صورت گرفته و برخبث ذاتی از قبل تعیین شده عبدالرحمن خان دلالت کند و این مرز گزاری طوریکه تحلیل گران می‌گویند درست استثنایی از جبر تاریخ هم نبود بلکه محصول تعاملات و تحولات برای تعیین حدود قدرت های بزرگ بوده ولی، آنچه این حدود قدرت در السنه حقوقی را متمایز و ویژه گردانید، تداوم و حضور دایمی رقابت های استعماری و طرح های استراتژیک بر مبنای موقعیت جیو استراتژیک افغانستان بوده که افغانستان را در حالت انزوا و بلا تکلیفی همیشگی قرارداد. این انسداد سیاسی، مانع هر نوع تحول، زمینه ساز وابستگی، و عدم توسعه اجتماعی فرهنگی گردید و رسوبات سنت های عشیروی قبیلوی در فرهنگ سیاسی کشور در تراز بالا و حاکم قرار گرفت .

هدف دهه استقلال و آرزوی های مشروطه اول و دوم قیام در برابر دشمن برای در هم شکستن حلقه شیطانی و رهایی از چنگال استعمار و در جا زدگی اجتماعی فرهنگی و انزوایی سیاسی بود که این تلاش و اقدام میمون و مبارک در نتیجه فشار رجعت گرایی در عدم موجودیت زیر ساخت های نظام نوین و فشار و مداخله بازی گران بزرگ نا کام ماند .

بدون شک خصایل افراد پایگاه و تربیت اجتماعی بر رفتار انسان سنگینی و اثر دارد ولی برای تعریف فرهنگ تجدد و ترقی و وارستگی نمیتوان تنها عنصر سلحشوری و روح جنگجوی و غیرستیز را کافی دانست. و برای تحقق و نهادینه کردن این ارزش ها باید آمادگی مادی و معنوی را دارا بود. عدم موجودیت زیر ساخت ها زمینه های مادی و فرهنگی سلحشوری نتایج شوم و معکوس می‌تواند داشته باشد.

در سنت های این جامعه ضعف ها و کاستی های بی وجود داشته و دارد. در نیم رخ دوم رزمی و حماسی آن نگونبختی پاشنه آشیل را میتوان سراغ کرد. در نظام های اسیر فقر و عقب ماندگی اقتصادی و اجتماعی - فرهنگی با منویات استبدادگرای حاکم که از دورنمایه ساختارمند و غنامند علمی- تکنولوژیک و توسعه رشد اجتماعی تهی باشد تصور ایدئال و امید برای وارستگی نمیتوان داشت.

ادامه دارد